



بازخوانی پرونده یک جنایت

کدام عامل باعث تیرباران دکترعاملی شد؟

سیاوش پاکیزه و مطهر آماده بود که به میانه آتش برود.

آرام برخاست و با شهادت تحسین بر انگیزی گفت: شما مرا محاکمه نمی کنید بلکه شما دارید ایران را محاکمه می کنید. سلمان پارسی ما شما را از جهالت و گمراهی بیرون آورد. امروز نیز انسان ها را در سینما رکس زنده به گور کردید و به آتش کشیدید تا از بوی گوشت سوخته پانصد ایرانی سرمرست شوید. دکتر می گفت و می خروشید. چند بار خواستند ساکتش کنند حتی یک بار خلخالی گفت: به جای این حرف ها توبه کن تا محکوم به زندان شوی و در زندان ما تبدیل به آدم گردی!

دکتر فریاد زد شما، شما مرا آدم کنید مرا که با یزدانم الفت و عشق دارم، آدم کنید؟!

ساعت ۲ آرای را خواندند دکتر را به ده سال محکوم کرده بودند. برادر زاده بازرگان آمده بود که به خلخالی دستور بازرگان را ابلاغ کند. روی کاغذی بازرگان با عجله نوشته بود (حجت الاسلام خلخالی با موافقت امام هیچکس را تیر

بقیه در صفحه ۴

کرد. ساعت ۱۱ شب بود که او را آوردند، آنقدر لاغر شده بود که به زحمت خود را سرپا نگاه می داشت. آن شب شوم ترین شب زندان قصر بود در بازجویی به دکتر عاملی قول داده بودند اگر در دادگاه سخنی از سینما رکس نگوید حداکثر به دو سال زندان قابل عفو محکوم خواهد شد. آن شب خیلی از ژنرال ها هم بودند. چهره های سیاسی گذشته را نیز شکسته و ویران شده می توانستی ببینی. با این همه چهره عاملی با همه ضعف و شکستگی، با همان لبخند جاودانه از دیگران متمایز بود. خلخالی رییس دادگاه بود. زواره ای بازپرس و منشی و برادر خلیل طهماسبی تروریست فدایی اسلامی و ربانی املشی اعضای دادگاه هادی غفاری نیز حاضر بود. ادعانامه ای که علیه دکتر عاملی تنظیم شده بود آن قدر مسخره بود که حتی تماشاچیان دادگاه که اغلب پاسدار و یا از خانواده چریکها بودند خنده شان گرفت. (دکتر عاملی تهرانی یکی از عوامل کشتار ۱۷ شهریور، و از افرادی بوده که پایه های رژیم را مستحکم تر کرده و او با فساد اخلاق و ...) جملات را نمی شنیدم. دکتر مثل

[...لباس کارگری به تنش کرده بودند با جارو و سطلی در دست. آنقدر در همین چند روز لاغر شده بود که نمی شد او را شناخت. موقع ملاقات دو یا سه پاسدار که از خطابشان به یکدیگر به عنوان رفیق کجایی هستند می شد فهمید بالای سر دکتر ایستاده اند و وقتی تاثر مرا دیدند، یکیشان گفت: رفیق به حال اینها متاثر می شوی؟ اینها زالوهایی هستند که خون خلق را مکیده اند!

دکتر نگاهی به آنها کرد و گفت: من خون خلق را مکیده ام؟

و بعد بی آنکه اعتنایی به خنده آنها کند گفت: خردم کرده اید، فکرش را بکن با مسلسل مرا می برند تا توالت ها را تمیز کنم. زمین ها را بشویم. فکرش را بکن! اینها همه معاود عراقی اند که دارند انتقام شکست هایشان را از ایرانیان می گیرند... باور کن از زندگی خسته شده ام و...

نتوانستم طاقت بیاورم، بیرون آمدم و ماجرا را به بازرگان گفتم، زنده یاد داریوش فروهر در مورد دکتر عاملی بدلیل لحظات مشترکی که در گذشته داشتند و خیلی تلاش کرد اما دکتر رازی با خود داشت که نمی شد حفظش

بازخوانی پرونده یک

باران نکنید و آقای عاملی تهرانی را به سلطنت آباد عودت دهید).

صدای تیر بلند شد. همه وحشت زده به طرف حیاط دویدند. دکتر روی زمین افتاده بود و خلخال با هفت تیری که از خانه هویدا دزدیده بود بالای سرش!

یکی از افسران زندانی ساعتی بعد با چشم گریان گفت: وقتی دکتر را از دادگاه به سلول باز می‌گرداندند

خلخال گفته بود: توی وزیرهای شاه تو خیلی خوشگل بودی...
لحظاتی بعد به دستور خلخال او را به حیاط آورده بودند و قبل از بقیه کسانی که قرار بود اعدام شوند، به دست خود خلخال تیر باران شده بودند. می‌گریستم و راه می‌رفتم. تا سه راه زندان پیاده آمدم.
و جمله دکتر توی گوشم زنگ می‌زد. آخرین جمله اش: به همسرم و به یارانم بگویید دیگر به من نیاندیشند فقط در اندیشه ایران باشند!